

نکاتی چند درباره ترجمه

حسن هاشمی میناباد
مترجم و ترجمه‌پژوه

all یعنی «تنها چیز»

all در حالت ضمیری در مواردی یعنی «تنها چیز». نومترجمان و مترجمان شتاب‌کار یا آن‌هایی که به زبان انگلیسی و نیز فارسی آشنایی کافی ندارند غالباً آن را به «همه» و «تمام» و جز آن برمی‌گردانند و چنین ساختارهایی فارسی طبیعی نیستند و ترجمه‌زده‌اند.

Is love really all you need?

آیا عشق تمام آن چیزی است که لازم دارید؟
آیا عشق تنها / یگانه چیزی است که ...

all that is revealed and that is hidden

همه آنچه آشکار است و همه چیزهایی که پنهان‌اند
هر آنچه آشکار و هر آنچه پنهان / نهان است

All he can do ...

کل کاری که وی انجام می‌دهد این است که ...
تنها کاری که می‌کند این است که ...

Commodities are now all that there is to see.

حالا کالا تمام چیزهایی است که می‌شود دید.
حالا کالا تنها چیزی است که ...
حالا کالا تنها و تنها چیزی است که ...

That's all that we can suggest.

تمام چیزهایی است که می‌توانیم پیشنهاد دهیم.
تنها چیزی است که ...
همه آنچه هست / هر آنچه هست
همه آنچه یاد می‌گیرند / هر چیزی که یاد می‌گیرند
تمام / همه کارش بررسی لاستیک خودروهایی است که ...
تنها کارش ...

بنابراین all ضمیری را در چنین مواردی باید به تنها، یگانه، هر و امثال آن برگرداند تا به متن طبیعی فارسی رسید و از ترجمه زدگی پرهیز کرد.

ترفندی در ترجمهٔ صفت‌های مختوم به able- و مشتقات آن

پسوند صفت‌ساز able-، -ible و -able بر شایستگی، لیاقت، قابلیت، صلاحیت، و درخور کاری بودن دلالت می‌کند و پربسامدترین معادل‌های آن قابل-، -پذیر، و یای شایستگی (مانند ستودنی، باورکردنی، پذیرفتنی) هستند. گاهی استفادهٔ مستقیم از معادل‌هایی که با این عناصر ساخته می‌شوند امکان‌پذیر نیست و به ترجمهٔ سراسر و سلیسی نمی‌انجامد. در نتیجه، مترجم باید به تغییرات دستوری پناه برد.

در این مثال به زیرساخت صفت‌های مختوم به able- و جز آن می‌توان پی برد.

Poisonous mushrooms are easily identifiable.

Poisonous mushrooms can be easily identified.

با توجه به این ژرف‌ساخت می‌توانیم قاعدهٔ زیر را از مثال بالا برای کاربرد در ترجمه استخراج کرد:

قابل-، -پذیر ... ← که می‌توان / می‌شود ... کرد

the age as imponderable to us as the others

سنی که برای ما هم مثل بقیه غیر قابل حدس زدن بود

سنی که ما هم مثل بقیه نمی‌توانستیم حدسش بزنیم.

Her features were indelibly imprinted on my mind.

اجزای چهره‌اش آن‌چنان در ذهنم نقش بست که نمی‌شد پاکش کرد.

This suit is dry-cleanable.

This suit can be dry-cleaned.

این کت / کاپشن را می‌شود خشک‌شویی کرد.

فرهنگ هزاره و فرهنگ پویا نیز از روش‌های مشابهی برای معادل‌سازی صفت‌های مختوم به able- و جز آن استفاده کرده‌اند که نشان می‌دهد ترجمهٔ واژه‌به‌واژه یا ترکیب‌به‌ترکیب این صفت‌ها در مواردی امکان ندارد و به‌ناگزیر باید سراغ تغییرات دستوری گسترده‌تر از جمله ترجمه به جمله‌وارهٔ موصولی رفت.

فرهنگ هزاره:

inhospitable

[کشور، محل] که برای زندگی مناسب نیست

inexorable که نمی‌توان آن را تغییر داد، که نمی‌توان بر آن اثر گذاشت
 irremovable که نمی‌شود بر آن غلبه کرد
 friable که پودر می‌شود

فرهنگ پویا:

unreadable [چهره و نگاه] که حالات درونی شخص را در آن نمی‌توان خواند
 unplayable [موسیقی] که اجرای آن بیش از حد مشکل باشد
 unmissable (که) نباید از دست داد، (که) نباید فراموش کرد

فرهنگ نشر نو نیز گاهی از روش‌هایی که در اینجا برشمردم سود برده. این فرهنگ علاوه بر دادن معادل اصلی، توضیح مکملی نیز افزوده تا معنا به‌درستی منتقل شود:

irreproachable در حد کمال [که جای نکوهش و سرزنش باقی نگذارد]

مؤلفه‌های معنایی و معادل‌های کم‌بسامد attempt to

استفاده مداوم از اولین و دومین معادلی که از کلمه‌ای می‌شناسیم هم به از بین رفتن دقت در مفاهیم منجر می‌شود، و هم به فقر واژگانی و دایره‌واژگانی محدود مترجم و در نتیجه خواننده می‌انجامد. از سوی دیگر، واژه‌ها، حتی واژه‌های به‌ظاهر ساده، مؤلفه‌های معنایی گوناگونی دارند که در ترجمه باید مدنظر قرار گیرند و تا آنجا که امکان دارد همه آنها به فارسی منتقل شوند.

برخی از معروف‌ترین معادل‌های attempt to عبارت‌اند از: سعی / تلاش / کوشش کردن، کوشیدن؛ قصد / اقدام کردن به؛ و دست زدن به، و مبادرت کردن به کاری. بسیاری از فعل‌ها معنایشان را از فاعل و مفعول و دیگر عناصری که با آنها به کار می‌روند و نیز از بافت کلام و موقعیت می‌گیرند. خود فعل‌ها هم مؤلفه‌ها یا سازه‌های معنایی‌ای دارند که باید با آنها آشنا شد. در ترجمه attempt to هم باید به این موارد توجه کرد و تا آنجا که امکان دارد آنها را به فارسی انتقال داد.

attempt to به معنای کوشیدن است همراه با این مؤلفه‌های معنایی:

- دست یافتن به کاری سخت
- تکمیل کردن و به اتمام رساندن کاری
- به نتیجه مطلوب رساندن، یا تلاش برای به نتیجه مطلوب رساندن
- عمل آگاهانه حساب‌شده به سمت نائل آمدن به هدفی
- تأکید بر آغاز و مبادرت به کاری
- دلالت تلویحی بر دست یافتن به هدفی یا تکمیل کاری

● در مورد کار خلاف و ناروا، نافرجام ماندن یا اقدام ناموفق شایان ذکر است که attempt to موفقیت را تضمین نمی‌کند و مبادرت به کاری است صرف نظر از نتیجه آن، گرچه هدفی در کار است. یکی از تعاریف attempt to در کاربرد بریتانیایی آن در فرهنگ کالینز تلاش برای غلبه کردن و فائق آمدن (بر مانعی) است. چند مثال:

Don't attempt to repair this yourself.

بیهوده تلاش نکن خودت این را تعمیر کنی.

Sarah attempted to finish her report before the deadline, but she was interrupted by a series of unexpected phone calls.

سارا قصد داشت گزارشش را قبل از موعد مقرر تمام کند، اما ...

The crowd attempted to break through police cordons.

جمعیت جدوجهد کردند تا حلقه محاصره پلیس را بشکنند.

A long time had elapsed since I had attempted any serious study.

از زمانی که دست به تحقیقی جدی زده‌ام مدت‌ها می‌گذرد.

The book attempted to prove that they were not guilty.

کتاب حاضر درصدد است ثابت کند که آنها بی‌گناه بوده‌اند.

He foresaw the storm and did not attempt to return by the sea.

وقوع طوفان را پیش‌بینی کرد و عزم کرد تا از راه دریا برنگردد.

He attempted to tell a joke but no one laughed.

درآمد و یک جوکی گفت که هیچ‌کس بهش نخندید.

از آنجاکه the last attempt/ effort/ ditch در معانی آخرین تیر ترکش، زور آخر، و آخرین چاره است، زور(ش) را زدن (= کوشش بسیار کردن، بر خود فشار آوردن، همت کردن) را می‌توان از معادل‌های attempt to به شمار آورد. وقتی مؤلفه معنایی «دست زدن به کاری سخت» بار معنایی منفی داشته باشد، زور زیادی زدن (= کوشش بی‌فایده کردن) را هم می‌توان به کار برد.

Let's attempt to solve this crossword puzzle together.

بیا بید زورمان را بزنیم و با هم این جدول را حل کنیم.

Gemma attempted to learn French and found it incredibly rewarding.

جما خیلی زور زد تا فرانسوی یاد بگیرد ...

برخی از مترادف‌های attempt to که کمتر به کار می‌روند و باید توجه ویژه‌ای به آنها
– ضمن توجه به سبک و سیاق، بافت کلام و موقعیت، و مخاطب – کرد عبارت‌اند از:

- دست به کار شدن: رژیم فرانکو دست به کار سرکوبی هر گونه افکار دموکراتیک شد.
- کمر بستن به: کمر به تقاص و تلافی بست.
- ورزیدن: سخن دانی و خوش خوانی نمی‌ورزند در شیراز (حافظ)،
- کینه ورزیدن
- راه ... ورزیدن: راه ترسایی ورزیدن
- دست به کاری زدن:
- بر سر آتم که گر ز دست برآید دست به کاری زدم که غصه سرآید (حافظ)
- عزم کاری کردن:
- تادل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او زآن سفر دراز خود عزم وطن
نمی‌کند (حافظ)
- کوشیدن در: در عبور از آب خروشان کوشید.
- سر چیزی داشتن: سر قتل و غارت داشتن، سر فتنه داشتن
- به کاری برخاستن: به حمایت برخاستن
- قصد کاری کردن: قصد جفای کسی کردن، قصد خدمت کعبه کردن
- آهنگ کاری را کردن / داشتن: دوست آهنگ رفتن دارد. بدرقه‌اش نمی‌کنی؟
- دست یازیدن به کاری: بر قطع ارزاق حشَم دست یازید.
- درصدد بودن: درصدد بوده است از خود نیز مایه بگذارد، درصدد برآمدم خود را به
تماشای سایر دیوانگان سرگرم کنم.

فعل‌های زیر مترادف رسمی attempt to هستند:

جهد کردن، جدّ و جهد کردن، مجاهدت کردن، وجهه همت خود قرار دادن؛ پا در کاری نهادن
(سمک عیار، ج ۲، ص ۹)

در فرهنگ فارسی عامیانه ابوالحسن نجفی (۱۳۷۸) با مواردی از معادل‌های attempt to
می‌توان دست یافت:

- برداشتن و ... (پیش از فعل دیگر) دست به کاری زدن، شروع به کاری کردن، اقدام
کردن: «دستش نمی‌شکست اگر برمی‌داشت دو کلمه می‌نوشت [...]»
- رفتن و ... دست به کاری زدن، اقدام کردن (و انجام دادن): سر سال زنش، رفت و
زن دیگری گرفت ...

attempt to قصد جان کسی کردن، سوء قصد به جان کسی، قصد خون کسی کردن، و کمر به قتل کسی بستن است.
محتاج قصه نیست گرت قصد خون ماست چون رخت از آن توست به یغما چه حاجت است (حافظ)

صفت attempted همراه با کار خلاف به معنای نافرجام، ناکامل و ناموفق است:

attempted suicide	خودکشی نافرجام
attempted coup / robbery	کودتا / سرقت نافرجام / ناموفق
attempted murder	اقدام به قتل عمد، قتل نافرجام
attempted robbery	اقدام به سرقت، سرقت ناموفق

غرض از تدقیق و تأمل در مؤلفه‌های معنایی فعل ساده‌ای مثل attempt to این است که توجه خوانندگان را به این نکته ظریف جلب کنم که ترجمه نه کاری است سهل، و باریک‌بینی‌ها و موشکافی‌های زیادی را می‌طلبد. ☺